

ماجراجویی انقلابی



مقاله ی "ماجراجویی انقلابی" در اول اوت سال ۱۹۰۲ در شماره ۲۳ روزنامه ی "ایسکرا" انتشار یافت.

این مقاله از دو بخش تشکیل می شود که بخش دوم آن به برنامه ارضی سوسیال رولوسیونرها (یا اس- ارها) اختصاص دارد. بخش دوم آن در اول سپتامبر سال ۱۹۰۲ در شماره ۲۴ روزنامه ی "ایسکرا" انتشار یافت. در جزوه ی حاضر بخش اول این مقاله که با بسیاری از مسائل حاد جنبش انقلابی کنونی ایران بستگی مستقیم دارد، ترجمه شده است.

ترجمه از ح. قائم پناه

سال ۱۳۵۴

ماجراجویی انقلابی

ما دوران خروشان را می‌گذرانیم که تاریخ روسیه با گام‌های بلند به پیش می‌رود و هر یک سال گاه برابر با بیش از ده سال دوران آرامش است. نتایج دوران پنجاه ساله پس از رفرم جمع‌بندی می‌شود. سنگ پایه‌های آن بنای اجتماعی و سیاسی که سرنوشت سراسر کشور را برای مدتی بس طولانی تعیین خواهد کرد، گذارده می‌شود. جنبش انقلابی با سرعت شگفت‌انگیز هم چنان به رشد ادامه می‌دهد و "جریان‌های ما" با سرعتی فوق‌العاده به بارمی‌نشینند (و از گل می‌افتند). جریان‌هایی که در نظام طبقاتی کشور سرمایه‌داری به سرعت در حال رشدی چون روسیه، تکیه‌گاه استوار دارند، تقریباً بلافاصله "جای خود" را پیدا می‌کنند و طبقات خویشاوند خود را در می‌یابند. نمونه‌ی آن استحاله‌آقای استرووه است که کارگران انقلابی تا یک سال و نیم قبل پیشنهاد می‌کردند "نقاب مارکسیستی از چهره‌ی او برداشته شود" و حالا خود او بدون نقاب در نقش رهبر (یا گماشته؟) ملاکین لیبرال که به پروپا قرصی و هشیاری خود می‌بالند، به میدان آمده است. برعکس، جریان‌های بیانگر نظریات سیال و ناپایدار صرفاً سنتی قشرهای میانه و غیرمشخص روشن‌فکران، می‌کوشند تا هر قدر حوادث پرآوازه‌تر باشد، اقدامات شلوغ‌تری را جایگزین نزدیکی با طبقات معین کنند. "شلوغ کنیم داداش، شلوغ کنیم" - چنین است شعار بسیاری از عناصر دارای روحیات

انقلابی که گردباد حوادث آن ها را به شور آورده، ولی هیچ گونه تکیه گاه
تئوریک و اجتماعی ندارند.

"سوسیالیست رولوسیونرها" نیز، که چهره ی آن ها هر روز با روشنی
بیشتری نمایان می شود، در زمره ی همین جریان های "شلوغ" هستند. زمان
آن رسیده است که پرولتاریا با دقت به این چهره بنگرد و به درستی بر خود
روشن سازد که واقعاً این عناصر چه کسانی هستند که هر قدر عدم امکان بقاء
آن ها به مثابه یک جریان ویژه و فاقد پیوند نزدیک با طبقه ی اجتماعی واقعاً
انقلابی برایشان آشکارتر می شود، با اصرار بیشتری دوستی پرولتاریا را
می جویند.

سه عامل بیش از هر چیز به روشن شدن چهره ی واقعی سوسیال
رولوسیونرها کمک کرد: نخست انشعاب میان سوسیال دمکراسی انقلابی و
اپورتونیزم که زیر پرچم "انتقاد از مارکسیزم" سر بلند کرد. دوم قتل سیپیگین
به وسیله ی بالماشوف^۱ و چرخش جدید برخی از انقلابیون به سوی ترور.
سوم و به طور عمده پیدایش جنبش جدید در میان دهقانان که کسانی را که
عادت کرده بودند بین دو صندلی بنشینند و هیچ گونه برنامه ای نداشتند
مجبور نمود *post factum* (پس از وقوع واقعه) لاقبل با چیزی شبیه به
برنامه به میدان بیایند. هر سه این عوامل را مورد بررسی قرار می دهیم و
متذکر می شویم که در یک مقاله روزنامه می توان فقط به طور اجمال نکات
اساسی استدلال ها را بررسی کرد و تشریح جامع آن شاید لازم باشد در
مقاله ای برای مجله و یا در جزوه ی جداگانه انجام گیرد.

^۱ - بالماشوف- دانشجو- در ۲ آوریل ۱۹۰۲ به دستور سازمان مبارزه "سوسیالیست
رولوسیونرها"، سیپیگین وزیر کشور را به قتل رساند. بالماشوف توسط دولت تزاری اعدام
گردید. توضیح هیئت تحریریه

سوسیالیست- رولوسیونرها تنها در شماره دوم مجله "وستنیک روسکوی رولوتسی" ("اطلاعات انقلاب روسیه") حاضر شدند اصول تئوریک خود را ضمن مقاله بی امضائی به قلم هیئت تحریریه تحت عنوان "رشد جهانی و بحران سوسیالیزم" اعلام دارند. ما خواندن این مقاله را به همه ی کسانی که می خواهند درباره بی پرنسپیی و تزلزل کامل تئوریک (و هم چنین درباره ی مهارت در استتار این بی پرنسپیی و تزلزل در لفافه ی الفاظ) تصور روشنی داشته باشند، جداً توصیه می کنیم. تمام محتوی این مقاله ی پرطمطراق را می توان در دو کلمه خلاصه کرد: سوسیالیزم به نیروی جهانی بدل شده است، سوسیالیزم (= مارکسیزم) اکنون در نتیجه ی پیکار بین انقلابیون ("ارتدکس ها") و ایوتورنیست ها ("انقلابیون") دچار انشعاب می گردد. ما سوسیالیست رولوسیونرها "البته" هیچ گاه با اپورتونیزم هم آوا نبوده ایم، ولی ما به مناسبت پیدایش جریان "انتقاد" که ما را از دگم آزاد می سازد، از شادی، پایکوبی می کنیم یعنی ما نیز به تجدیدنظر در این دگم می پردازیم. و گرچه هنوز مطلقاً به هیچ گونه انتقادی (غیر از انتقاد بورژوائی اپورتونیستی) نپرداخته و هیچ چیزی را مورد تجدیدنظر قرار نداده ایم، ولی همین آزادی ما از تنوری باید به حساب خدمت آگاهانه ی ما گذارده شود و آن هم به ویژه از آن جهت که ما به عنوان افرادی آزاد از قید تنوری، طرفدار دو آتشی ی اتحاد همگانی هستیم و هرگونه مباحثات اصولی تئوریک را شدیداً محکوم می کنیم. مجله "وستنیک روسکوی رولوتسی" (شماره ۲ ص ۱۲۷) با لحنی بسیار جدی به ما توصیه می کند که "یک سازمان جدی انقلابی باید از پرداختن، به حل آن مسائل مورد بحث تنوری اجتماعی که همواره موجب تفرقه ی نیروها می گردد، خودداری ورزد، ولی البته نباید مانع آن شود که

تئوریسیون ها راه حلی برای این مسائل بیابند "یا به بیان صریح تر: بگذار نگارنده بنویسد و خواننده بخواند و ما تا زمانی که این مباحثات ادامه دارد، به مناسبت جای خالی آزاد شده شادی خواهیم کرد.

بدیهی است که این تئوری طفره از سوسیالیزم (طفره ای که بهانه ی آن فقط وجود مباحثات است) نیازی به تحلیل ندارد. به عقیده ی ما بحران سوسیالیزم، سوسیالیست هانی را که ولو اندکی جدی باشند، به ویژه موظف می دارد که نسبت به تئوری توجه بیشتری داشته باشند، با قاطعیت بیشتری موضع کاملاً مشخصی اتخاذ کنند و با شدت بیشتری از عناصر متزلزل و نامطمئن تبری جویند. ولی به عقیده ی سوسیالیست رولوسیونرها وقتی "حتی میان آلمانی ها" انشعاب و پراکندگی وجود دارد، ما روس ها از این که خود نمی دانیم به کجا می رویم، به طریق اولی باید به خود ببالیم. ما برآنیم که فقدان تئوری حق حیات را از جریان انقلابی سلب می کند و آن را دیر یا زود ناگزیر به ورشکست سیاسی محکوم می سازد. اما به عقیده ی سوسیالیست رولوسیونرها فقدان تئوری چیز بسیار دلپذیر و به ویژه "برای اتحاد" مناسب است. به طوری که ملاحظه می کنید ما با آن ها نمی توانیم زبان مشترک پیدا کنیم، زیرا اصولاً به زبان های مختلفی صحبت می کنیم. یک امید باقی است: آیا آقای استرووه که او نیز (منتها کمی جدی تر) از برانداختن دگم و از این که کار "ما" (مانند کار هر بورژوازی که به پرولتاریا روی می آورد) تفرقه نیست، بلکه اتحاد است، سخن می گوید، آن ها را سرعقل نخواهد آورد؟ آیا سوسیالیست رولوسیونرها به یاری آقای استرووه سرانجام به مفهوم واقعی موضوع گیری خویش در زمینه ی آزادی از سوسیالیزم برای اتحاد و اتحاد به مناسبت آزادی از سوسیالیزم، پی خواهند برد؟

به نکته ی دوم یعنی مسئله ی ترور می پردازیم.

سوسیالیست رولوسیونرها در عین دفاع از ترور که تجربه ی جنبش انقلابی روسیه بیهودگی آن را به روشنی ثابت کرده است، با تب و تاب تمام اعلام می دارند که ترور را فقط همراه با کار در میان توده ها می پذیرند و بدین جهت دلایلی که سوسیال دمکرات های روسیه در ردّ مصلحت بودن این شیوه ی مبارزه عرضه می داشتند (و طی مدتی طولانی آن را مردود اعلام داشتند)، به آن ها مربوط نمی شود. این جاست که داستان و آن هم داستانی بسیار شبیه به شیوه ی برخورد آن ها به "انتقاد" تکرار می گردد. سوسیال رولوسیونرها فریاد می کشند ما اپورتونیست نیستیم و در عین حال "دگم" سوسیالیزم پرولتری را تنها بر اساس یک انتقاد یعنی انتقاد اپورتونیستی و نه هیچ انتقاد دیگری. به بایگانی می سپارند. سوسیال رولوسیونرها اطمینان می دهند که ما اشتباهات تروریست ها را تکرار نمی کنیم، ما از کار در میان توده ها روگردان نیستیم و در عین حال اقداماتی مانند قتل سپیاگین به دست بالماشوف را مصرانه به حزب توصیه می کنند و حال آن که همه خوب می دانند و می بینند که این عمل هیچ گونه رابطه ای با توده ها نداشته و با توجه به شیوه ای که برای اجرای آن به کار برده شد، اصلاً نمی توانست هیچ گونه رابطه ای با آن ها داشته باشد، و کسانی هم که این عمل را انجام دادند، هیچ گونه انتظار و امیدی نداشتند که توده ی مردم به اقدامات مشخص یا به پیشتیبانی از آنان برخیزند. سوسیال رولوسیونرها با ساده لوحی خود به این مطلب توجه ندارند که گرایش آن ها به ترور با این واقعیت که آن ها از همان آغاز امر از جنبش کارگری برکنار بوده و هنوز هم برکنارند، پیوند ناگسستگی دارد و آن ها حتی تلاشی هم به کار نبرده اند تا به حزب طبقه ی انقلابی که

مبارزه ی طبقاتی انجام می دهد، بدل گردند. قسم های تندوتیز در مورد آن چه که به چاشنی تندوتیز نیاز دارد، اغلب انسان را در حقانیت آن دچار تردید می کند و سوء ظن بر می انگیزد. من نیز وقتی می خوانم که سوسیال رولوسیونرها با قسم و آیه اطمینان می دهند که با دفاع از ترور، از کار در میان توده ها روی بر نمی تابیم، اغلب به یاد این سخن می افتم که قسم خوردن چه آسان است! این اطمینان ها را همان کسانی می دهند که با چنگ زدن در تکه پاره های تئوری هایی از هر رنگ، هم اکنون از جنبش کارگری سوسیال دمکراتیک که توده ها را واقعاً به پا می دارد، روی برتافته و هم چنان از آن روی بر می تابند.

شب نامه ای که "حزب سوسیال رولوسیونرها" در ۱۳ آوریل ۱۹۰۲ انتشار داده اند، گواه بارز این امر است. این شب نامه زنده ترین و موثق ترین سندی است که مبارزان دست اندرکار از نزدیک بدان دسترسی دارند. "طرح مسأله ی مربوط به مبارزه تروریستی" در این شب نامه، طبق گواهی ارزنده ی روزنامه "روسیه انقلابی" (شماره ۲ ص ۲۴)، با نظریه ی این حزب "نیز" مطابقت کامل دارد^۲.

^۲ البته ی روزنامه ی "روسیه ی انقلابی" در این جا نیز می کوشد موازنه را حفظ کند: از یک سو می نویسد "مطابقت کامل دارد" و از سوی دیگر به وجود "مبالغه" اشاره می کند. از یک سو اعلام می دارد که این شب نامه فقط کار "یکی از گروه های" سوسیال رولوسیونرهاست و از سوی دیگر ما با این فاکت روبرو هستیم که زیر شب نامه امضاء شده است: "از انتشارت حزب سوسیال رولوسیونرها" و علاوه بر آن سرلوحه همان روزنامه ی "روسیه ی انقلابی" نیز در آن تکرار شده است. (سر لوحه چنین است: "حق در پیکار به دست می آید"). ما توجه داریم که اشاره به این مطلب حساس برای "روسیه ی انقلابی" ناخوشگوار است، ولی معتقدیم که قايم موشک بازی در چنین مواردی به کلی ناپسند است. برای سوسیال دمکراسی نیز وجود اکنونیمزم ناخوشگوار بود، ولی اکنونیمزم را آشکارا فاش ساخت و هرگز هم نکوشید کسی را گمراه کند.

شب نامه ی سوم آوریل الگوی "نوترین" استدلال تروریست ها را با نهایت دقت تقلید می کند. پیش از هر چیز این کلمات به چشم می خورد که: "ما دعوت به ترور را نه به جای کار در میان توده ها، بلکه درست برای همین کار در میان توده ها و هم زمان با آن، اعلام می داریم". این کلمات از آن جهت به چشم می خورد که با حروفی سه برابر درشت تر از حروف بقیه ی متن چاپ شده است (شیوه ای که البته رونامه ی "روسیه ی انقلابی" نیز آن را تکرار کرده است). راستی هم که چقدر ساده است! کافی است با حروف درشت به عوض کلمه ی "نه به جای" نوشته شود "با و همراه با آن"، تا تمام براهین سوسیال دمکرات ها و تمام درس های تاریخ یک باره منتفی گردد. و اگر همه ی شب نامه را بخوانید مشاهده می کنید که قسم های چاپ شده با حروف درشت، بیهوده به نام توده یاد شده است. زمانی که "کارگران از ظلمت جهل برهند" و "امواج نیرومند جنبش خلق، دروازه های آهنین را درهم شکند" - دریغا! (کذا فی الاصل: دریغا!) "که آن زمان به این زودی نخواهد رسید والا تصور آن نیز هولناک است که در این رهگذر چه قربانی ها داده خواهد شد!". آیا عبارت "دریغا که آن زمان به این زودی نخواهد رسید" بیاترک عدم درک کامل جنبش توده ها و ناباوری بدان نیست؟ آیا این برهان برای مضحکه ی این واقعیت که طبقه ی کارگر، هم اکنون به مبارزه برخاسته، ساخته نشده است؟ وانگهی حتی اگر این برهان مبتذل که در واقع حرف پوچی بیش نیست، توجیهی هم می داشت، باز هم بیهودگی ترور را با برجستگی خاصی ثابت می کرد، زیرا بدون طبقه ی کارگر هر بمبی زبون و بی شک زبون است.

به دنباله ی مطلب توجه کنید: "هر ضربت ترور در واقع بخشی از نیروی سلطنت مطلقه و تمام این نیرو (!) را به سوی مبارزان راه آزادی منتقل می سازد(!)" "وقتی ترور پیوسته و منظم (!) انجام گیرد، آن گاه روشن است که کفه ی ترازوی ما سرانجام سنگین تر خواهد شد." آری، آری، بر همه کس روشن است که ما با ناهنجارترین شکل بزرگ ترین خرافات روبرو هستیم: قتل سیاسی خود به خود" نیرو را منتقل می سازد!" بفرمائید، از یک سو تئوری انتقال نیرو و از سوی دیگر "نه به جای، بلکه با و همراه با آن....". می بینید که قسم خوردن چه آسان است؟

ولی این درختی است که تازه فقط به شکوفه نشسته است. میوه هایش در پیش است. "حزب" سوسیال رولوسیونرها می پرسد: "ضربت را بر چه کسانی باید وارد آورد؟"، و جواب می دهد: بر وزیران و نه بر تزار، زیرا "تزار کار را به افراط نمی کشاند" (!! از کجا این را فهمیده اند؟؟)، "این کار آسان تر است" (کذا فی الاصل!): "هیچ وزیری نمی تواند در پناه دیوارهای دربار که بسان دژی است، جای گیرد". و این استدلال با سخنان زیرین که جا دارد به عنوان نمونه ای از "تئوری" سوسیال رولوسیونرها در لوحه ی جاودان ثبت شود، پایان می پذیرد: "سلطنت مطلقه در برابر توده ها سرباز دارد و در برابر سازمان های انقلابی، پلیس مخفی و آشکار. ولی چه چیزی وی را از چنگ افراد یا گروه های کوچکی که پی در پی و حتی بدون اطلاع یکدیگر (!!)) برای حمله تدارک می بینند و حمله می کنند، نجات خواهد داد؟" (منظور از وی کیست؟ سلطنت مطلقه؟ نگارنده بی آن که خود متوجه باشد سلطنت مطلقه را با وزیری که ضربت زدن بر وی آسان تر است یکی می گیرد!). "هیچ نیروی در برابر رزمندگان نامرنی و دستگیر نشدنی کاری

از دستش ساخته نیست. پس وظیفه ی ما روشن است: بر انداختن هر مأمور جبار دستگاه سلطنت مطلقه با داس مرگ یعنی با یگانه وسیله ای که سلطنت مطلقه برای ما باقی گذارده است". اگر سوسیال رولوسیونرها پشته ها کاغذ سیاه کنند و اطمینان بدهند که با موعظه های خود درباره ی ترور از فعالیت در میان توده ها روی بر نمی تابند و این فعالیت را مختل نمی سازند، نمی توانند این واقعیت را نفی کنند که روحیه ی واقعی تروریست کنونی در شب نامه ای که ما بخش هائی از آن را نقل کردیم، به درستی منعکس شده است. تئوری دستگیر نشدنی و نامرئی بودن رزمندگان که در آن نه تنها تمام تجارب گذشته، بلکه هرگونه فکر سلیم به کلی واژگونه و سر به جای پا ایستاده است، مکمل طبیعی تئوری انتقال نیرو است. این که "توده ی مردم" یگانه "امید" انقلاب هستند و مبارزه علیه پلیس فقط از عهده ی یک سازمان انقلابی که این توده را رهبری می کند (در کردار، نه در گفتار) ساخته است، مطلبی است کاملاً بدیهی و جزء الفبا، و انسان حتی شرمش می آید که به اثبات این مطلب بدیهی بپردازد. فقط کسانی که همه چیز را بدست فراموشی سپرده و هیچ چیز نیاموخته اند، می توانند "عکس" این مطلب نظر دهند و رشته ی سخن را به این افسانه ی پوچ و مهمل بکشانند که سلطنت مطلقه را از چنگ توده ی مردم به نیروی سربازان و از چنگ سازمان های انقلابی به نیروی پلیس، می توان نجات داد، ولی از چنگ افرادی که به شکار وزیران مشغولند، هیچ چیز را نمی توان نجات داد!!

این دعوی افسانه ای که ما یقین داریم کلامی مشهور از کار در خواهد آمد، به هیچ وجه فقط یک سخن مضحک ساده نیست. نه، این یک دعوی آموزنده است، زیرا رشته ی سخن را با چنان جسارتی به یاوه می کشاند که

اشتباه اساسی تروریست ها و به بیان دیگر اشتباه مشترک آن ها را با اکونومیست ها (و شاید حالا دیگر باید گفته شود: با بیانگران پیشین مرحوم اکونومیزم؟) فاش می سازد. این اشتباه همانگونه که ما بارها خاطر نشان کرده ایم از عدم درک نقص اساسی جنبش ما ناشی می شود. رهبران در نتیجه ی رشد بسیار سریع جنبش ما از توده ها عقب مانده اند و سازمان های انقلابی نتوانسته اند خود را به سطح فعالیت انقلابی پرولتاریا برسانند و نمی توانند پیش روند و توده ها را رهبری کنند. هیچ فرد با وجدانی که اندک آشنائی با جنبش داشته باشد در مورد وجود چنین عدم تطابقی تردید به خود راه نخواهد داد. و چون حال بر این منوال است، پس روشن است که تروریست های کنونی، اکونومیست های واقعی پشت و رو شده ای هستند که همان اشتباه افراطی نابخردانه را، منتها در قطب مخالف آن مرتکب می شوند. در ایامی که انقلابیون برای رهبری توده هائی که هم اکنون به مبارزه برخاسته اند نیرو و وسائل کافی ندارند، دعوت به تروری نظیر تدارک سوءقصد افراد یا گروه های بی اطلاع از حال یکدیگر، به جان وزیران، معنایش نه تنها قطع فعالیت در میان توده ها، بلکه در عین حال مختل ساختن کامل این فعالیت است. در شب نامه ی سوم آوریل چنین می خوانیم: ما انقلابیون عادت کرده ایم با ترس و لرز به صورت گروه های کوچک یک جا گرد آنیم و حتی (دقت کنید) نسیم تازه تهورانگیزی که از دو سه سال پیش به این طرف وزیدن گرفته، تا کنون بیشتر موجب اعتلای روحیه ی توده ی مردم شده است، تا روحیه ی افراد". در این سخنان سهم بزرگی از یک حقیقت به طور ناآگاهانه بیان شده است و این همان حقیقتی است که میبغین تروریزم را به کلی درهم می کوبد. هر سوسیالیست اندیشمندی از این حقیقت چنین نتیجه

می گیرد: باید با نیروی بیشتر، با جسارت بیشتر و با صفوف موزون تر، یک جا عمل کرد. ولی سوسیال رولوسیونرها از آن چنین نتیجه می گیرند: "تیر بینداز، ای فرد نامرئی و دستگیر نشدنی، زیرا جمع افراد، دریغا، به این زودی فراهم نخواهد آمد، وانگهی در برابر جمع افراد، سرباز ایستاده است" آقایان، این دیگر به کلی نابخردانه است!

در شب نامه ی تئوری ترور تهییج کننده نیز از نظر دور نشده است. به ما می گویند: "هر پیکار تن به تن قهرمان، در همه ی ما روح پیکار و جانبازی بر می انگیزد". ولی تجارب گذشته به ما نشان داده است و خود نیز اکنون می بینیم که فقط اشکال تازه ی جنبش توده ای یا بیداری قشرهای جدید توده، برای مبارزه ی مستقل است که روح واقعی پیکار و جانبازی در همه بر می انگیزد. پیکار تن به تن درست بدان جهت که در چارچوب پیکارهای تن به تن بالماشف ها باقی می ماند، به طور مستقیم فقط سروصدای زودگذر بر می انگیزد و به طور غیرمستقیم حتی موجب بی حالی و وارفتگی و انتظار خشک و خالی برای پیکار تن به تن بعدی می گردد. سپس به ما اطمینان می دهند که: "هر برق ترور عقل را روشن می سازد". و این همان چیزی است که متأسفانه ما در حزب سوسیال رولوسیونر مبلغ ترور مشاهده نکرده ایم. تئوری کار سترگ و خرد به ما عرضه می دارند: "کسی که از نیروی بیشتر، امکانات بیشتر و عزمی راسخ تر برخوردار است، نباید به کارخرد(!) دل خوش دارد، بلکه باید به جستجوی کار سترگ یعنی تبلیغ ترور در میان توده ها(!) و تدارک عملیات تروریستی بغرنج... (تئوری دستگیرنشده از یاد رفت!)... پردازد و جان در راه آن نثار کند". راستی که چقدر خردمندانه است: نثار کردن جان یک مبارز انقلابی به خاطر انتقام

گرفتن از فرومایه ای چون سپیاگین که به جایش فرمایه ی دیگری چون پله وه خواهد نشست. این کار سترگ است، ولی آماده کردن مثلاً توده ها برای تظاهرات مسلحانه- کار خرد است. اتفاقاً روزنامه "روسیه ی انقلابی" در شماره ۸ خود درست همین مطلب را توضیح می دهد و اعلام می دارد که درباره ی تظاهرات مسلحانه "به عنوان کاری برای یک آینده دور و نامعلوم، چیز نوشتن و سخن گفتن، آسان است"، "ولی همه ی این حرف ها تا کنون فقط جنبه ی تنوریک داشته است". این زبان مردمان آزاد از قید و بند معتقدات سوسیالیستی استوار و تجارب سنگین بار انواع جنبش های خلقی، چه اندازه به گوش ما آشنا است! اینان ملموس بودن بلاواسطه ی نتایج کار و پروسدا بودن این نتایج را با اهل عمل بودن، خلط می کنند. ضرورت پیروی خدشه ناپذیر از نظریه ی طبقاتی و حفظ خصلت توده ای جنبش، به زعم آنان "تنوری بافی" "مبهم" است. پیروی برده وار از هرگونه تحول و تغییری در روحيات و ... و زبون ماندن در قبال هرگونه تحول و تغییر که نتیجه ی ناگزیر همان پیروی برده وار است، به زعم آنان دال بر اتخاذ موضع روشن و مشخص است. همین که تظاهراتی آغاز می شود، عبارات خونین و تفسیرهایی درباره ی آغاز، پایان، سیل آسا بر زبان این افراد جاری می گردد و همین که تظاهرات متوقف می شود، دست ها فرو می افتد و یأس غالب می آید و بدین سان بی آن که فرصت پاره کردن یک جفت کفش کرده باشند، بانک بر می آورند: "ایها الناس، دریغا، که آن زمان هنوز به این زودی نخواهد رسید...". همین که از قلدران تزاری ردالت تازه ای سر می زند، طلب می کنند که چنان وسیله ی "مشخص" به آنان نشان داده شود که بتواند پاسخی کافی و شافی به این اعمال قهر بدهد و "انتقال نیرو" را بی درنگ

می‌سازد و خود نیز با سری افراشته و مغرور نوید چنین انتقالی را می‌دهند! این افراد نمی‌فهمند که تنها همین نوید "انتقال" نیرو، ماجراجویی سیاسی است و این ماجرا جویی نیز از بی‌پرنسیپی آن‌ها ناشی می‌شود.

سوسیال‌دمکراسی پرهیز از ماجراجویی را همواره تأکید می‌کند و پندارهای باطلی را که ناگزیر به نومیدی کامل می‌انجامد، بی‌رحمانه فاش می‌سازد. ما باید به خاطر داشته باشیم که یک حزب انقلابی تنها در صورتی شایستگی عنوان خود را خواهد داشت، که جنبش طبقه ی انقلابی را در عرصه ی عمل رهبری کند. ما باید به خاطر داشته باشیم که هر جنبش خلقی اشکال بی‌نهایت متنوع به خود می‌گیرد، بدین معنی که پیوسته اشکال نو پدید می‌آورد و اشکال کهنه را دور می‌ریزد، تغییراتی در آن‌ها وارد می‌کند و یا اشکال کهنه و نو را به گونه ی تازه ای با هم در می‌آمیزد. و وظیفه ی ماست که در ساختن و پرداختن این شیوه‌ها و وسائل مبارزه، شرکت فعال داشته باشیم. وقتی جنبش دانشجویی حدت یافت، ما کارگران را به یاری دانشجویان دعوت کردیم (ایسکرا، شماره ۲)، بی‌آن‌که به خود اجازه دهیم شکل تظاهرات را از پیش تعیین کنیم و بر پایه ی چنین تظاهراتی انتقال بی‌درنگ نیرو، روشنی عقل و دستگیر ناپذیری خاصی را نوید دهیم. وقتی تظاهرات قوت گرفت، ما به دعوت برای تشکل این تظاهرات و مسلح شدن توده‌ها پرداختیم و تدارک قیام خلق را به عنوان یک وظیفه مطرح ساختیم. ما بی‌آن‌که اعمال قهر و ترور را علی‌الاصول نفی کنیم، خواستار کار برای طرح ریزی چنان اشکالی از اعمال قهر شدیم که شرکت مستقیم توده‌ها را منظور دارد و این شرکت را تأمین کند. ما دشواری این وظیفه را از نظر دور نمی‌داریم، ولی برای تحقق آن با سرسختی و عزمی راسخ خواهیم کوشید و

ایرادهایی از این قبیل که چنین کاری مربوط به "آینده ی دور و نامعلوم" است، نمی تواند تزلزلی در ما ایجاد کند. بله، آقایان! ما فقط و منحصرأ طرف دار اشکال پیشین جنبش نیستیم، بلکه طرف دار اشکال آینده نیز هستیم. ما کار طولانی و دشوار را برای آن چه که آینده دارد، بر تکرار، "آسان" آن چه که در گذشته محکوم شده است، ترجیح می دهیم. ما همواره به افشای کسانی خواهیم پرداخت که جنگ علیه الگوهای دگم را بر سر زبان دارند، ولی در عمل فقط از کهنه ترین و زیان بارترین تنوری ها در زمینه ی انتقال نیرو، تفاوت میان کار سترگ و کار خرد و البته از تنوری پیکار تن به تن و نبردی که و تنها پیروی می کنند. شب نامه ی سوم آوریل چنین پایان می پذیرد: "همان گونه که زمانی سرداران در پیکارهای میان اقوام، سرنوشت رزم را با پیکار تن به تن معلوم می کردند، تروریست ها نیز با پیکار تن به تن علیه سلطنت مطلقه، برای روسیه، آزادی به چنگ خواهند آورد". برای رد چنین عباراتی فقط تجدید چاپ آن ها کافی است.

کسی که واقعاً به فعالیت انقلابی مبتنی بر مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا مشغول است، نیک می داند و می بیند و احساس می کند که چه انبوهی از خواست های بلاواسطه و مستقیم پرولتاریا (و توده های خلق که توان پشتیبانی از پرولتاریا را دارند)، تحقق نیافته باقی مانده است. او می داند که کارگران در بسیاری از نقاط و رد بخش های بزرگی از کشور برای مبارزه به تمام معنی عنان شکیب را از دست داده اند و شور و شوق آنان به علت کمبود نشریات و کمبود رهبران و فقدان نیرو و وسیله در سازمان های انقلابی به هدر می رود. ما به همان دور تسلسل لعنتی که دیر زمانی بسان سرنوشتی شوم گریبان گیر انقلاب روسیه بود، گرفتار آمده ایم و خود به عیان می بینیم

که گرفتار آمده ایم. از یک سو شور و شوق انقلابی توده ها که به حد کافی روشن و متشکل نیستند، و از سوی دیگر تیرهای "ذوات دستگیر نشدنی" که ایمان به امکان همگانی و هم دوشی با توده ها را از دست داده اند، به هدر می رود.

اما رفقا وضع هنوز کاملاً درمان پذیر است! از دست دادن ایمان به کار واقعی چیزی جز یک استثنای نادر نیست. بگذار صفوف سوسیال دمکرات ها فشرده تر گردند و آن گاه ما سازمان پیکار جوی انقلابیون را با قهرمانی وسیع پرولتاریای روسیه، در کانون واحدی به یکدیگر پیوند خواهیم داد.

لنین

تاریخ نگارش: اوت- سپتامبر سال ۱۹۰۲

ترجمه از: ح. قائم پناه سوئد، استکهلم، سال ۱۳۵۴

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵